



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۵۸	تاریخ	۱۴۰۴/۱۰/۲۰
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه دوم: تاریخچه بحث از اصول عملیه				
عنوان ۴	آغاز پیدایش واژه «اصل»				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

پیش از شروع درس، استاد ابتدا به تحلیل و ارائه راهکار درباره حوادث اخیر می پردازد و سپس بحث درسی خود را درباره تاریخچه اصول عملیه آغاز می کند.

در بخش اول، ایشان با تأکید بر نقش آشکار دشمنانی مانند آمریکا و اسرائیل در حوادث اخیر، بر ضرورت برخورد قاطع، سریع و بازدارنده قوه قضائیه و دستگاه های امنیتی با مفسدین تأکید می کند. مجرمان تنها معترضان حاضر در خیابان نیستند، بلکه شرکای اقتصادی این افراد که با اقداماتی مانند خروج ارز از کشور و سوءاستفاده از ارز ترجیحی، بستر این ناآرامی ها را فراهم کردند و همچنین شرکای فرهنگی و رسانه ای که با زبان و قلم خود به توجیه یا تشدید حوادث پرداختند نیز باید به سرعت مورد پیگرد قانونی قرار گیرند. سپس استاد دو اصل کلیدی اقتصاد اسلامی را یادآوری می کند: ممنوعیت انحصار و ممنوعیت ایجاد گرانی توسط دولت.

در بخش دوم، بحث درسی درباره تاریخچه «اصول عملیه» در علم اصول فقه مطرح شد. شکل گیری و توسعه این اصول به صورت امروزی، مرهون تلاش های وحید بهبهانی در تأسیس و شیخ انصاری در توسعه و تبیین حدود است. سپس ریشه های این تفکر در تاریخ فقه بیان شد و اشاره شد که طرح مسئله «اصول عملیه» در مذاهب دیگر اسلامی، از چالش آنان در مواجهه با مسائل فاقد «نص» نشأت گرفته است؛ چالشی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام به دلیل وجود نص برای همه احکام، اساساً وجود ندارد. نقطه آغاز شکل گیری مفهوم «اصل» در آن مذاهب، قاعده «عدم الدلیل، دلیل العدم» و نتیجه گیری به «اصل اباحه» در موارد فقدان دلیل بر حرمت یا وجوب دانسته شد.

سخنان ابتدایی پیرامون اغتشاشات

لازم است پیش از شروع درس، به چند نکته در رابطه با حوادثی که این چند روز اخیر داشتیم، اشاره کنیم.

نکته اول اینکه شکی نیست که در این حوادث اخیر، دست دشمنان اسلام، دشمنان ایران به ویژه آمریکای جنایتکار و اسرائیل غاصب خونخوار و همچنین منافقین و ظاهراً حتی داعش به وضوح در این جنایت‌ها روشن و ظاهر و بارز است. ضرورت برخورد قاطع قوه قضائیه و دستگاه‌های امنیتی با این مفسدین مسلم است. قوه قضائیه هم باید برخوردی قاطع داشته باشد و هم این برخورد باید سریع باشد و در زمان وقوع جرم صورت گیرد تا مؤثر باشد.

هدف از کیفر، انتقام نیست، بلکه بازدارندگی است. در نظام کیفری اسلام، مبنای کیفر، بازدارندگی است و نه انتقام. این بازدارندگی زمانی مؤثر خواهد بود که شرایط وقوع حادثه همچنان در ذهن افراد باشد، نه زمانی که حادثه فراموش شده باشد و ماه‌ها بعد تازه بیایم یک مجرم را کیفر کنیم. البته این نیز باید صورت گیرد، ولی مهم‌تر این است که علاوه بر اصل کیفر، زمان کیفر نیز زمان سریعی باشد.

نکته دوم اینکه مفسدینی که در این جریان‌ات شریک بوده‌اند، تنها کسانی نیستند که در خیابان ماشین‌ها را به آتش کشیده‌اند، نیروی انتظامی را به شهادت رسانده‌اند، بانک‌ها را به آتش کشیده‌اند و به اموال عمومی خسارت وارد کرده‌اند؛ بلکه اینها شرکای جرمی دارند. دو دسته شریک جرم این افراد را باید قوه قضائیه و دستگاه‌های امنیتی بررسی و پیگیری و کیفر کنند: یک دسته، شرکای اقتصادی این مجرمین هستند. به هر حال این افراد، زمینه‌ای را فراهم کردند که این اغتشاشات به وجود آید. مگر این اغتشاشات بیهوده و بدون هیچ زمینه‌ای به وجود آمده است؟ پیش از این، زمینه آن به وجود آمد. آن کسانی که این زمینه را فراهم کردند، یک دسته از آنها، شرکای اقتصادی این اغتشاشات هستند. آنها که ارزها را خارج از کشور بردند و بازگرداندند، کسانی که واردات این کشور در اختیارشان بود و ارزهای ترجیحی و ارزهای یارانه‌ای را برداشتند؛ ارزهایی که برای این مردم یارانه‌دار شده بود و در واقع مال مردم بود؛ ارز یارانه‌ای را برای واردات مثلاً نهاده‌های دامی یا اقلام اساسی زندگی برداشتند، و این اقلام را با نرخ ارز پایین و با نرخ ارز یارانه‌ای وارد کردند و سپس، به جای اینکه آن را در اختیار مردم قرار دهند، در بازار آزاد عرضه کردند و پولش را به جیب زدند. اینها شرکای اقتصادی این غائله هستند و رسیدگی به وضعیت آنها نیز باید به سرعت انجام شود. این منطقی نیست که عمده واردات کشور در اختیار دو سه نفر باشد و آنها نیز هرچه می‌خواهند بر سر ملت بیاورند. انحصار در اقتصاد اسلامی ممنوع است. این مطالب را در جای دیگر خواهیم گفت؛ اما آنچه در اینجا مورد تاکید است، این است که باید به جرایم شرکای اقتصادی رسیدگی شود.

نکته سوم، شرکای فرهنگی، زبانی و رسانه‌ای نیز در این ماجرا و جرایم مرتبط با آن نیز وجود دارد که به جرم آنها نیز باید رسیدگی شود. ما شرکای رسانه‌ای را نیز داریم که با زبان خود، این رویدادها را تأیید، تشدید و شکل داده‌اند؛ چه پیش از وقوع، چه در حین وقوع و چه پس از آن. در منابع دینی، به ویژه در زیارت‌نامه‌هایی که برای ائمه اطهار علیهم السلام خوانده می‌شود، جمله‌ای به دفعات تکرار شده است: «قتل الله من قتلکم بالایدی و اللسن» خداوند، هرکس شما را با دست و زبان به قتل رساند، را هلاک کند. این مسئله «قتل بالالسن» در روایات ما تکرار شده است. عده‌ای شریک جرم هستند؛ شرکای جرمی که با زبان خود، مشوق، مؤید و آتش افروز این ماجرا بوده‌اند. هر رسانه‌ای که به هر شکلی در این قائله نقش داشته است، هم خود رسانه و هم دست‌اندرکاران آن، باید به عنوان مجرم و مفسد شناخته شده و به جرم آنها رسیدگی شود. رها کردن هرگونه اظهار نظر و سخن، تحت هر عنوان، قطعاً ممنوع است؛ هم از نظر عقل و هم شرعاً ممنوع است.

عقلای عالم در همین کشورهایی که ادعای آزادی دارند، مگر اجازه می دهند که کسی با زبان خود، به ثبات و نظم کشور آسیب برساند و فساد انجام دهد. البته بر اساس تعریف آنها که ممکن است چیزی افساد نباشد ولی آنها ممکن است آن را افساد بدانند؟ بلکه با قاطعیت با چنین رفتارهایی برخورد می کنند، حتی در مقابل رسانه هایی به منافع و سیاست های آنها آسیب برسانند، سکوت نمی کنند.

امیدواریم که قوه قضائیه و دستگاه های امنیتی، رسیدگی عاجلی به این مسئله داشته باشند. البته، در اصل مسئله اقتصادی نیز نکاتی وجود دارد که پیش تر در صحبت هایی که برای تشکل اساتید داشتیم، به آنها اشاره کردم و اکنون نیز تکرار می کنم. سیاست گذاران اقتصادی کشور ما نباید از مبانی فقهی در مسائل اقتصادی غفلت کنند. اقتصاد ما بر چند اصل اساسی استوار است که در فقه اسلامی نیز جایگاه ویژه ای دارند. البته اصول زیادی وجود دارد؛ اما به چند اصل اشاره می شود:

۱. انحصار در اقتصاد ممنوع است. این نص فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله است: «دَعُوا النَّاسَ يَرْزُقِ اللَّهُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»؛ مردم را به حال خودشان بگذارید که یکدیگر روزی برسانند. چرا دست مردم را می بندید؟ چه در مسئله واردات و چه در مسئله صادرات. البته نظم باید برقرار باشد، اما این نظم باید بر اساس مصالح عمومی باشد، نه نظم بی دلیل.
 ۲. در اسلام، گرانی نباید از طریق دولت ایجاد شود. دخالت دولت در ایجاد گرانی، به هر دلیل، تحت هیچ شرایط و عذری، قابل توجیه نیست. روایات متعدد و صحیحی در این زمینه وجود دارد که گرانی بهای کالاها را به عنوان یکی از عذاب های الهی معرفی می کند. هنگامی که خداوند قصد عذاب قوم را دارد، گرانی را بر آنها تحمیل می کند. این بدان معناست که گرانی، نزد خداوند مبعوض است. لذا دولت حق ندارد گرانی را ایجاد کند؛ با هر سیاستی.
- علاوه بر این، این روایت معروف که در رابطه با سیاست حضرت یوسف علیه السلام وارد شده، به خوبی این موضوع را بیان می کند. در دوران قحطی در مصر، هنگامی که حضرت یوسف قصد توزیع گندم را داشت، نمی خواست گرانی گندم به زبان او جاری شود. در بازار، گندم گران شده بود و به دلیل قحطی و کمبود عرضه، یافتن آن دشوار بود. با این حال، حضرت یوسف راضی نشد گرانی، به زبان خودش اجرا شود؛ بلکه به کارگزاران خود دستور داد از کسانی که خریدار گندم هستند، بپرسند که خودشان گندم را با چه قیمتی عرضه و خرید و فروش می کنند، به همان قیمت به مردم بفروشند. مردم در دو سه روز اول با همان قیمت گرانی که در بازار وجود داشت را اعلام کردند و حضرت یوسف به کارگزاران گفت که با همان قیمت گرانی که آنها ذکر می کنند، خرید و فروش کنند. پس از آن، کسانی که دیدند کارگزاران حضرت یوسف با همان قیمتی که آنها می گویند، گندم را عرضه می کنند، تبانی کردند تا دروغ بگویند و قیمت پایین تری را اعلام کنند. حضرت یوسف به آنها گفت: با همان قیمت پایینی که می گویند، به آنها گندم بفروشید. در روایت آمده است که حضرت یوسف نمی خواست که اگر گرانی وجود دارد، این گرانی با دستور و زبان حاکم در بازار جاری شود.
- این کار نادرست است که ما با هر توجیهی که باشد، قیمت کالاها را افزایش دهیم.

در مسئله یارانه ها، ادعا می شود که نگرانی این است که اگر یارانه از مبدأ زنجیره تولید پرداخت شود، عده ای از این فرصت سوءاستفاده کرده و آن را به تاراج ببرند. اما راه حل این نیست که اصلاً یارانه ای پرداخت نشود؛ بلکه باید جلوی این سوءاستفاده ها را گرفت و مدیریت کرد. در واقع، مدیریت، همین است. شما مدیریت نمی کنید یا نمی خواهید مدیریت کنید، بعد می گوید یارانه را به آخر زنجیره می دهید! نتیجه پرداخت یارانه در انتهای زنجیره، قیمت های افسارگسیخته است.

این سیاستی که امروز دولت اعمال کرده، قطعاً اشتباه و غلط است. البته، ما معتقدیم که مادامی که قانونی وجود دارد، باید به آن عمل کرد، اما در عین حال، نقد هم می کنیم. دولت را نیز نباید تضعیف کرد و از آن حمایت می کنیم. ما باور داریم که دولت، با هر سیاستی که اتخاذ می کند، به عقیده خود، قصد خدمت به مردم را دارد. دولت، دولت خدمت و کارگشایی است. با این حال، ما به کارشناسانی که دولت برای تدوین این سیاست ها به آنها اعتماد می کند، اعتماد نداریم؛ زیرا این کارشناسان، بیش از چهل سال است که کارشناسی های نادرست به دولت ارائه می دهند. چگونه می توان به چنین کارشناسی هایی اعتماد کرد؟

ما از دولت درخواست می کنیم که در این زمینه و در این قانون، تجدید نظر کند و افرادی را جایگزین کند که دلسوز، کارشناس صحیح، راستگو و مجرب در حوزه اقتصادی باشند. همچنین، باید با فقهیان اقتصادی حوزه علمیه قم نیز مشورت کنند تا مبانی شرعی اقتصاد را از دست ندهد. اقتصاد باید علمی باشد، اما در چارچوب احکام و فقه اسلام. کارشناسان، نظریات علمی خود را در چهارچوب فقه اسلام ارائه کنند. هر آنچه در چارچوب فقه اسلام، ممنوع، مطرود و نفی شده است، نباید یکی از مبانی سیاست گذاری اقتصادی قرار گیرد.

مخاطب این سخن، تنها دولت نیست. مجلس نیز باید در این زمینه نقش آفرینی کند. ما از مجلس شدیداً گله مندیم. مجلس امروز، مجلسی نیست که ما از آن انتظار داشتیم که کارگشا باشد. این مجلس باید به وظیفه خود عمل کند. در آنچه امروز اتفاق می افتد، هم دولت و هم مجلس اشتباه کرده اند. مجلس نیز باید به کار خود درست رسیدگی کند و در جایی که می بیند یک کار در مصلحت مردم نیست، موضع گیری کند و اجازه ندهد چنین سیاست هایی در کشور رواج پیدا کنند.

این از سیاست های ابلاغی مقام معظم رهبری علیه السلام است که نباید قیمت ها گران شود؛ نباید کاری کرد که قیمت ارز بالا رود و ارزش ریال - که پول ملی است - کاهش پیدا کند. متأسفانه، سیاست های شما غالباً برخلاف سیاست های کلی است که مقام معظم رهبری علیه السلام ابلاغ فرموده اند. علاوه بر آنچه گفتیم که احکام شرعی است، این احکام شرعی، مبنای سیاست گذاری های مقام معظم رهبری علیه السلام هستند. ایشان چارچوب های کلی سیاست های اقتصادی را تعیین کرده اند. یکی از این چارچوب ها، این است که به هیچ وجه نباید اجازه داد که پول ملی تضعیف شود و نباید اجازه داد که گرانی بر دوش مردم سنگینی کند. باید راه را بر گسترش تولید باز کرد، راه را برای کار، فعالیت و اشتغال در بین مردم باز کرد.

در این زمینه، ما حرف های زیادی داریم، اما به همین اندازه اکتفا می کنیم. امیدواریم مسئولین محترم دولت و همچنین مجلس، توجه کنند و سیاست هایی را در پیش بگیرند که اولاً موجب کنترل قیمت ارز شود و در ثانی موجب ارزانی قیمت کالاها باشد. حتی اگر امر دائر شد بین اینکه عده ای این ارزها را به هر شکلی خراب کنند و بین اینکه مردم همگی در فشار

قرار بگیرند، عقل می‌گوید مردم را نباید در فشار قرار داد. یعنی چه قیمت‌ها دفعته‌اً سه برابر شوند؟ این با کدام عقل سازگار است؟

به همین اندازه اکتفا می‌کنیم. امیدواریم که خدای متعال همه‌ ما را هدایت کند و این نظام اسلامی را روز به روز قوی‌تر، پایدارتر و پیروزمندتر کند ان شاء الله. دشمنان اسلام و دشمنان نظام را نابود کند و سایه‌ مقام معظم رهبری مدظله العالی و ارواحنا فداه را بر سر این مردم مستدام بدارد؛ ان شاء الله.

مرور درس گذشته

در بحث گذشته، در جلسه‌ پیش، درباره‌ اصول عملیه صحبت کردیم و گفتیم که پیش از ورود به مباحث اصول عملیه، چند مقدمه لازم است تبیین شود. مقدمه‌ اول، درباره‌ معنای اصل عملی بود که در این باره سخن گفتیم و بحث را به پایان رساندیم.

بحث امروز ما در رابطه‌ با اجمالی از تاریخ اصول عملیه در اندیشه اصولی است.

مقدمه دوم: تاریخچه بحث از اصول عملیه

اصول عملیه، به معنایی که امروز در اصول ما رایج است، عمر زیادی ندارد. این اصول عملیه، با تعریفی که امروز در اصول فقه از آن می‌شود، عمدتاً به وسیله‌ وحید بهبانی رحمته الله پایه‌گذاری شد و به وسیله‌ شیخ انصاری رحمته الله توسعه داده شد و مرزبندی بین امارات و اصول صورت گرفت و ملاک‌های تقدیم امارات بر اصول نیز تبیین شد.

اما اصل این مطلب که دو دسته دلیل وجود دارد که یک دسته، ادله‌ای است که ما را به احکام شرعی واقعی می‌رساند و دسته دیگر، ادله‌ای است که در صورت عدم دستیابی به دسته‌ اول، وظیفه را مشخص می‌کند، تقسیم وحید بهبانی است. بر اساس همین تقسیم‌بندی، حکم ظاهری و حکم واقعی را نیز بیان کردند؛ ادله‌ اجتهادی و ادله‌ فقهاتی را نیز تبیین کردند و اصطلاح ادله‌ فقهاتی و ادله‌ اجتهادی مبنی بر همین تقسیم است.

ایشان در مورد اصول عملیه، تعبیر «ادله‌ فقهاتی» را به کار بردند؛ زیرا که در تعریف فقه آمده است: «هو العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة»، یعنی قید «علم» در این تعریف فقه اخذ شده است. و اصول عملیه، ما را با علم به وظیفه عملیه آشنا می‌کند؛ یعنی ما به حکمی که به وسیله‌ اصل عملی برای ما تبیین می‌شود، علم به وظیفه عمل پیدا می‌کنیم. لذا اینها ادله‌ فقهاتی نامیده می‌شوند، به مناسبت تعریف فقه که در آن، «علم» اخذ شده است و اصول عملیه، ما را به علم به احکام مربوط به وظیفه عملیه می‌رساند.

به امارات، «ادله‌ اجتهادی» گفته شده است، چون در تعریف اجتهاد، «ظن» آمده است؛ و در تعریف آن، چنین گفته شده: «هو الاستفراغ الوسع لتحصیل الظن بال حکم الشرعی». البته این تعریف ابتدا در اصول فقه اهل سنت وارد شد؛ اما بعد در اصول فقه ما نیز با تفاوتی منتقل شد. چون در تعریف اجتهاد، کلمه‌ «ظن» به کار برده شده و امارات ادله‌ای هستند که ما را به ظن به احکام شرعیه واقعی می‌رسانند، لذا از امارات به ادله‌ اجتهادیه تعبیر شده است.

البته همین گفت وگو و بحث، منشأ آن شده که برخی تصور کنند که اماراتی که مجتهدین به آنها تمسک می کنند، ادله ظنیه هستند؛ درحالی که ما در اصول، «دلیل ظنی» اصلاً نداریم. اگر می گوییم اماره ما را به حکم شرعی می رساند، به این دلیل است که مدرک حجیت خود اماره باید قطعی باشد؛ یعنی اماره نزد ما خودش یک دلیل قطعی است؛ دلیل قطعی است؛ زیرا ما در اصول و در فقه مان، کارمان با حجت است. ما حجت بر تکلیف می خواهیم که حجت باید معلوم بالقطع باشد. ما در فقه مان، حجت مقطوع بها داریم و به حجت مظنونه عمل نمی کنیم و آن را حجت نمی دانیم. لذا اماره، حجت مقطوع بها است؛ یعنی ما اگر قطع به حجیت اماره پیدا نکنیم، به آن اماره عمل نمی کنیم.

اینکه اماره، ما را به ظن به حکم شرعی می رساند، حرف دیگری است؛ اما کار ما در نهایت با حجت است. این از امتیازات مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السلام است که در این مدرسه، سر و کار با حجت است. این فرهنگ در فقه و در اصول مذاهب غیر اهل بیت وجود ندارد. لذا ائمه اطهار علیهم السلام را «حجج الله» می گوییم؛ حتی در تعریف علمای خودمان می گوییم: «حجت الاسلام». اینکه می گوییم «حجت» و تمسک به حجت می کنیم، به این دلیل است که ملاک ما در مدرسه اهل بیت علیهم السلام در عمل به احکام شرعی، حجت است.

حجت ما قطعی است؛ چه این حجت، حجت به صورت اصل عملی باشد، و چه این حجت، حجت به صورت اماره باشد. حجت ما حجت قطعی الحجیه است. این مطلبی بود که خواستیم در پرانتز بیان کنیم.

این اشاره ای اجمالی بود به اینکه اصول عملیه فعلی ما دو مرحله در همین دوران اخیر طی کرده است: یک مرحله، مرحله تأسیس است؛ یک مرحله، مرحله توسیع و تبیین است و تبیین حدود و تبیین خصائص این اصل عملی و فرقه با اماره. مرحله اول به دست وحید بهبهانی انجام گرفته، مرحله دوم به دست شیخ انصاری. اما مع ذلک، این اصول عملی، یک ریشه هایی در تفکر اصولی پیشین داشته است.

خوب است که ما درباره این ریشه ها با هم بحث کنیم: که این اصل عملی که امروز در اصول ما رایج است و در فقه ما از آن استفاده می شود، ریشه های پیدایش این اندیشه در تاریخ اصول فقه اسلام چه بوده است؟ اصل از کجا پیدا شد؟

آغاز پیدایش واژه «اصل»

آغاز پیدایش واژه «اصل» در تفکر اصولی مذاهب اسلامی به طور کل، از آنجا شروع شد که در فقه سنی - یعنی فقه مذاهب غیر از مذاهب اهل بیت علیهم السلام - در استنباط احکام شرعی با یک مشکل اساسی و خلأ در رابطه با دلیل بر حکم شرعی روبرو شدند و دیدند بسیاری از مسائل شرعیه وجود دارد که نمی توان روایت یا آیه ای برای اثبات حکم در آن مسائل پیدا کنند. آنها چنین گمان کردند؛ لذا وقتی الان شما مراجعه کنید به کتب اصول فقه آنها، می بینید که ادله احکام شرعیه را به دو دسته تقسیم می کنند: «مَا فِيهِ نَصٌّ» و «مَا لَا نَصَّ فِيهِ».

ما چنین چیزی نداریم؛ یعنی ما در مذهب اهل بیت، حکمی که «لَا نَصَّ فِيهِ» باشد، اصلاً قبول نداریم. چنین چیزی در تفکر اصولی و فقه مدرسه اهل بیت وجود ندارد. ما می گوییم «ما من واقعه إلا وله الحكم» و هیچ حکمی نیست مگر اینکه از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین علیهم السلام برای ما بیان شده است. ما اصلاً هیچ حکمی که نص برای تعیین آن وجود

نداشته باشد نداریم. هیچ مسئله‌ای نداریم که نتوانیم برای استنباط حکم آن به نصّی رجوع کنیم؛ لذا این مسئله «ما لا نصّ فیهِ» در مدرسه اهل بیت مطرح نیست؛ ولی در مذاهب دیگر مطرح است.

چون آنها با چنین مشکلی مواجه بودند، این بحث مطرح شد که اگر شکی در وجوب و حرمت عملی کردیم و احتمال حرمت یا وجود داریم، اما نصّی هم نداشتیم - نه در کتاب، نه در سنت، نصّی که یا نفی وجوب یا حرمت را اثبات کند پیدا نکردیم - چه کنیم؟ اینجا یک مطلبی مطرح شد و قائل شدند به «عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلُ الْعَدَمِ»؛ یعنی اگر رفتیم و گشتیم و دیدیم دلیل بر وجوب یا حرمت نیست، این خودش دلیل بر این است که حکمی نیست.

این تعبیری است که آنها دارند. ما اصلاً با تعبیر «عَدَمُ الدَّلِيلِ» موافق نیستیم، ولی داریم مبنای آنها را بیان می‌کنیم. این را یک اصل قرار دادند و بر مبنای این، در جایی که شکی در حرمت یا در وجوب داشتند و دلیلی برای اثبات آن پیدا نکرده‌اند، قائل به اصل اباحه شدند و گفتند: «الاصْلُ، الاباحه»؛ به این دلیل که «لَاَنَّ عَدَمَ الدَّلِيلِ دَلِيلُ الْعَدَمِ»؛ یعنی نبود دلیل، خودش دلیل است بر اباحه؛ نه اینکه عدم دلیل، فقط ما را عدم وجوب برساند؛ بلکه عدم الدلیل، خودش دلیلی بر این است که حکم، اباحه است. و از اینجا مسئله اصالة الاباحه ریشه گرفت.

ادامه بحث را إن شاء الله فردا پی می‌گیریم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين



مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی